

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Human rights

حقوق بشر

نویسنده: دکتور اوته شویب- Dr. Ute Scheub  
برگردان از: م. ن.  
۰۹ فیروزی ۲۰۱۶

## چرا خشونت علیه زنان، صلح جهانی را تهدید می کند؟

۱

آیا خشونت صلح جهانی را تهدید می کند؟ باید اعتراف کنم، که این یک تیز (فرضیه) با شیب تند است. در بخش اول این مقاله خواهم کوشید، که این تیز خود را اثبات کنم، در قسمت دوم مقاله به معضله افغانستان خواهم پرداخت. خشونت خانوادگی – گرچه در اوایل این کلمه چندان مهم جلوه نمی کند. یعنی یک سیلی یا لگد در حریم خانواده. این عمل هرگز نمی تواند نتیجه ناگوار داشته باشد. اما با آنها- من یقین دارم، که اشتراک کنندگان این کنفرانس با من هم نظر اند، که خشونت خانوادگی یکی از رایج ترین نوع خشونت هاست.

این نوع خشونت به انسانها آسیب می رساند، و باعث تکرار خشونت می شود. به این معنی، که خشونت تازه ای در قبال خود دارد. خشونت باز هم از نو تدارک دیده می شود و این ذخیره اتمام ناپذیر است.

ملل متحد در سال ۲۰۰۸ در یکی از کمپاین های چندین ساله اش، جهت قطع خشونت علیه زنان، اشاره به آماری می کند، که نشان دهنده آن است، که از سه زن یکی آن در جهان به اشکال مختلف مورد خشونت های جسمی و یا نوعی از خشونت های جنسی قرار می گیرد. در نصف ممالکی که عضویت ملل متحد را دارند، خشونت خانوادگی همچنان تجاوز جنسی از جانب شوهر به زنش جرم نیست و پیگرد قانونی نمی شود.

مخارج یا هزینه خشونت خانوادگی برای اجتماع خیلی بالا است: یک بررسی علمی انستیتوت امریکائی به نام American Institute on Domestic Violence نتیجه گیری میکند، که به اثر خشونت علیه افراد، این افراد سالانه هشت میلیون روز از کار باز می مانند – که با این هشت میلیون روز، ۳۲ هزار محل کار و پیشه وری برای افراد جامعه می توان تدارک دیده شود.

یک بررسی علمی دیگر در بریتانیا که در سال ۲۰۰۴ نشر شد، نشان می دهد، که مخارج یا هزینه مستقیم یا غیر مستقیم خشونت خانوادگی سالانه ۴۴۰ پوند برای فی نفر است.

نظر به یک همه پرسی جهانی از جانب "سازمان بهداشت جهانی" در سال ۲۰۰۵ نابرابری حقوقی بین زن و مرد عامل اصلی خشونت های خانوادگیست، که در نتیجه منجر به بیماری های مزمن جسمی و روانی می شود.

سازمان بهداشت جهانی درین همه پرسی در کشور های برازیل، پیرو، ایتوپیا، نامیبیا، تنزانی، بنگله دیش، تایلند، جاپان، ساموا و سربیا مونتینگرو با ۲۴ هزار زن مصاحبه انجام داد.

نتیجه این همه پرسی: بین ۵۰ الی ۷۱ درصد زنان در بنگله دیش، ایتوپیا، پیرو و تانزانیا گفتند، که در ظرف یک سال گذشته مورد خشونت جسمی و تجاوز جنسی قرار گرفته اند. فقط در جاپان این همه پرسی آمار پائینتر از ۲۰ درصد را نشان می داد. اکثریت قربانیان از هیچ مرجعی کمک طلب نمی کنند. نه از پولیس، نه از خانه های امن و نه از مؤسسات غیر دولتی. خطر این که زنان مورد خشونت جسمی یا تجاوز جنسی قرار گیرند، در تمام کشور های دنیا تقریباً یکسان است. در کشور های ثروتمند خشونت علیه زنان کمتر نیست، اما زنان درین کشور ها از نگاه اقتصادی کمتر به مردان وابسته اند و این خود چانسی است، برای جدائی و بیرون رفتن از روابط خشونتبار خانوادگی.

دخترانی که در دوران کودکی و جوانی لت و کوب شده اند، یا به ایشان تجاوز جنسی صورت گرفته است، یا نظاره گر لت و کوب مادر شان توسط پدر بوده اند، به مرور زمان یک نوع "نفرت از خود" در روان شان رشد می کند و در "زدان قربانی" قید می مانند. بعضی این دختران به بیماری بی اشتهائی و بیماری لاغری دچار می شوند، یا معتاد به دارو های مسکن و خواب آور. همچنان بعضی ازین دختران دست به "تخریب خودی" می زنند و بدن شان را جریحه دار می سازند. نظر به تجربه یک پژوهشگر جناحی به نام "کریستوف فایفر" احتمال این که این دختران با مردان خشن ازدواج کنند، از دخترانی که در کودکی مورد خشونت قرار نگرفته اند، شش مرتبه بیشتر است.

پژوهش های متعدد نشان می دهد، که اکثر دخترانی که در کودکی خشونت را تجربه کرده اند و صدمه های روانی دیده اند، در دوران نو جوانی زودتر حامله می شوند، بیشتر از الکل و مواد مخدر سوء استفاده می کنند، یا به بیماری بی اشتهائی و لاغری مبتلاء می شوند و بالاخره خودکشی می کنند.

پسرانی که در دوران کودکی خشونت را تجربه کرده اند، به عکس زنان، زمانی که بزرگ می شوند، معمولاً مایل اند، خودشان از خشونت علیه دیگران استفاده کنند - برای این که گذشته خود را به حیث قربانی پنهان کرده باشند و به خاطر شرمی که ازین ناحیه احساس می کنند.

بررسی های علمی متعددی در افریقای جنوبی به این نتیجه می رسد، مردانی که در طفولیت خود قربانی خشونت بوده اند، یا نظاره گر خشونت علیه دیگران بوده اند، به مقایسه با مردانی که خشونت را در کودکی تجربه نکرده اند، بیشتر مایل به استفاده از خشونت اند. امکان دارد که این مردان نیز دچار "نفرت خودی" باشند. اما به عکس زنان، این نفرت را علیه خود نه، بلکه علیه دیگران به کار می برند، به این معنی که، زن ها خودشان را تخریب می کنند، اما مردان دیگران را. بسیاری ازین مردان الکلیست می شوند، یا به مواد مخدر معتاد می شوند و در حالت نیمه بیهوشی رؤیا های خشن شان را بالای دیگران تجربه می کنند. برای نجات خودش از کابوس خشونت، به خشونت علیه دیگران توصل می جوید.

البته بین مردانی که در دوران کودکی مورد خشونت خانوادگی قرار گرفته اند، تفاوت هائی نظر به موقعیت اجتماعی شان وجود دارد. مردانی که از نظر اقتصادی فقیرتر اند و در قشر پائین اجتماعی قرار دارند، اکثراً خشم شان را "فقط" بالای زن و اطفال شان بیرون می ریزند، اما مردانی که در رده های بالائی قدرت قرار دارند، می توانند، با خشم تخریب کننده خود در مراکز قدرت مانند سیاست، اقتصاد جهانی یا در اردو خود شان را راضی سازند.

"میشایل کوفمن" Michael Kaufman جامعه شناس کاندائی، جامعه پدرسالاری را یک ثالوث سه گانه می داند، که مرکب است از خشونت علیه زنان، خشونت علیه مردان دیگر و خشونت علیه خود. رفتار و روش بیرحمانه و خشن را اکثر مرد ها در جامعه پدرسالار یکی از امتیازات و حقوق خود، برای رسیدن به هدف یا برای دستیابی به قدرت، می

دانند. اگر یک مرد زنش را لت و کوب می کند، زیرا غذای شام را به وقت مناسب آماده نساخته، این نه تنها برای این نیست، که بار دیگر این سهل انگاری از جانب زنش تکرار نشود، بلکه او ایمان دارد، که سرزنش زنش یکی از حقوق و امتیازات اوست. فلذا تنها تفاوت جسمی باعث خشونت نمی شود، بلکه در جامعه پدرسالاری مرد ها را عقیده بر این است، که استفاده از خشونت یکی از حقوق مردان می باشد.

اگر اجتماع مقابل عمل خشونت آمیز مرد مدارا نمی کرد و او را نمی پذیرفت، یا مقابل او خاموشی اختیار نمی کرد، یا از نگاه سنتی و مذهبی و غیره عمل خشونت آمیز او را تعبیر نمی کرد، هرگز این مرد مایل نمی بود، که به خشونت علیه دیگران ادامه بدهد.

"میشایل کوفمن" یادآور می شود، که کنش خشونت آمیز علیه مردان دیگر اکثراً یک عمل قهرمانانه تلقی می شود و قهرمان از جانب دیگران مورد تحسین و ستایش قرار می گیرد؛ در بازی های سپورت، در جنگ ها، در فلم و در ادبیات. ازین طریق عمل خشونت آمیز به حیث یک گزینه " ذاتی" و عملاً به حیث یکی از خواص انسانی در رابطه های اجتماعی پذیرفته می شود، تا ازین طریق اختلافات بین فرد و جامعه را یا اختلافات بین ملت ها را حل کرد. به این دلیل خشونت خانوادگی در درازمدت خطری برای صلح جهانی محسوب می شود.

در عین زمان "میشایل کوفمن" یک نوع "تناقض در قدرت مردانه" می بیند: "همین ابزار یا امکاناتی که مردان را به قدرت می رساند، بزرگترین منشای ترس، انزوا، زجر و سختی برای خود ما مردان است. زیرا عمل زورگویی مانند زره پوشی است، که ترس و فاصله را با دیگران ایجاد می کند. تلقین و باور به ارزش های مردانگی خیلی مشکل و تقریباً ناممکن است، جز این که به صورت افراطی، با زیرکی و هوشیاری ازین ارزش ها نگرهبانی کنیم. از ترس این که به قدر کافی مرد یا مردانه نباشیم، به خصوص مردان جوان دچار ناآرامی های روانی مانند ترس، انزوا، عصبانیت، تنفر از خود و خشونت می شوند." درین حالت روانی، خشونت به یک میکانیزم خنثی کننده مبدل می شود. "میشایل کوفمن" می نویسد: "خشونت یکی از راه های چاره ایست، جهت نگهداشتن توازن و استقرار مردانگی".

از همین لحاظ مجرمان و خلاف کاران معمولاً از انسانهای ضعیفتر از خود قربانی می گیرند: از کودکان، زنان، همجنسگرایان، اقلیت های مذهبی یا اجتماعی یا پناهندگان. این مجرمان عموماً جوانانی اند، که در مرحله ای از زندگی قرار دارند، که هویت فردی و اجتماعی شان خیلی متزلزل و نامطمئن است. برای این که مردانگی شان را ثابت ساخته باشند، دیگران را با زور و خشونت به "نامردی" محکوم می کنند. در حال حاضر خطاب کلمه "تو قربانی" به یک نوع دشنام نمونه بین جوانان در المان تبدیل شده است.

چیزی را که "میشایل کوفمن" یادآوری نمی کند، اینست، که در جامعه سختگیر پدرسالار، کودکان پسر از ابتدای دوران کودکی می آموزند، که "جنس بهتر"ی اند، که مقام بلندتری را دارا اند، که آزادی بیشتری را نصیب اند، به مقایسه با خواهران شان، و می آموزند، زمانی که بزرگ شوند، حتی بالای مادران خود نیز دستور صادر کرده می توانند.

تمایز و تفاوت جنسی بین زن و مرد تعیین کننده مقام و منزلت انسانها در جامعه مردسالار است. این تجربه در دوران کودکی آنقدر در تحت شعوری (ضمیر ناخودآگاه) مرد ها و همچنین زن ها جایگزین می شود، که بعد ها به حیث نمونه و فورمول تعیین کننده در روابط اجتماعی شان مورد استفاده قرار می گیرد.

از همین لحاظ جوامع مردسالار، برای تثبیت هویت و اختلافات ناشی از مقام و منزلت و تساوی جنسیتی، بیشتر در معرض خشونت قرار می گیرند. زیرا این تفاوت جنسی و برتری طلبی جنسیتی به طور مصنوعی در عمق اجتماع تزریق شده، و به دیگر امور اجتماعی نیز انتقال داده می شود. از نگاه آماری ثابت شده است، که برخورد های مسلحانه به خاطر اختلافات قومی، مذهبی و اجتماعی در جامعه های پدرسالار بیشتر اتفاق می افتد، به مقایسه با جامعه ای با

تساوی جنسیتی. سرانجام خشونت از جانب مرد ها علیه زنان صلح را در کشور های مردسالار در معرض خطر قرار می دهد.

در ضمن قرار مطالعات انستیتوت Washingtoner International Food Policy Research Institute در کشور های شدیداً مردسالار انسان ها بیشتر از ناحیه فقر و گرسنگی زجر می بینند، به مقایسه به جوامعی که در آن تساوی جنسیتی مستقر است. رئیس و پژوهشگر این انستیتوت "سورش بابو Suresh Babu می نویسد:

" تساوی جنسیتی کلیدیست برای حل مشکلات گرسنگی ناشی از فقر". وی دو مثال را از افریقا یادآور می شود:

در کشور چاد شاخص یا فهرست گرسنگی خیلی بالا است؛ درین کشور فقط ۱۳ در صد زنان باسواد اند، به مقایسه با ۴۱ درصد مردان.

در کشور بوتسوانا در حالی که همه کودکان ۱۰ سال باید به مکتب بروند و تفاوت جنسیتی کمتر وجود دارد، شرایط زندگی انسانها در مقایسه با کشور چاد بهتر است. اما در کشور. شدیداً مردسالار جمهوری دموکراتیک کانگو که در آن سالها جنگ جریان دارد، بدترین و شدید ترین گرسنگی تاخت و تاز می کند. گرچه اکثریت تولید کننده مواد غذایی زنان اند، اما زنان درین کشور اجازه مالکیت زمین را ندارند.

خانم "یاکین ایرتورک" Yakin Ertuerk جامعه شناس ترکی، گزارشگر ویژه ملل متحد در بخش خشونت علیه زنان بود.

خانم "ایرتورک" در گزارشی در سال ۲۰۰۹ تحت عنوان : Political Economy of Women's Human Rights از جهانی سازی بازار آزاد سخت انتقاد می کند. این شکل اقتصاد جهانی، زنان را در تمام دنیا فقیر تر ساخته و آنان را بیشتر تسلیم ساختار های خشونت نموده است. اگر جامعه می خواهد "خشونت شخصی" را از بین ببرد، باید علیه سه عنصر کلیدی خشونت مبارزه کند.

اول، علیه تقسیمات کار از نگاه جنسیتی، که کار بدون مزد را در منزل بالای زنان تحمیل می کند، و بدین وسیله سهم زنان را در اجتماع بیرون از منزل بازمی دارد.

دوم، اقتصاد جهانی، اقتصاد منطقه ئی را تخریب می کند. بدین وسیله زنان را مجبور به کار های پائین دست با مزد ناچیز و سوءاستفاده جنسی می سازد، فقر "مؤنث یا زنانه" می شود، مسؤولیت های دولتی و اجتماعی به شرکت های خصوصی واگذار می شود. هردو عنصر، زنان را به سوی سنت ها و ساختار های پدرسالاری و بنیادگرایی سوق می دهد.

سوم، اقتصاد جنگ های مسلحانه، خشونت را به یک امر عادی در جامعه مبدل می سازد، افراد مجرم در عرصه سیاسی و خانوادگی پیگرد قانونی نمی شوند. در کشور های بعد از جنگ خدمات دولتی و اجتماعی اغلباً به شرکت های خصوصی سپرده می شود، که این خود دولت ها را ضعیف می سازد. یک مثال برجسته اقتصاد جنگی کشور افغانستان است.

خانم "یاکین ایرتورک" از این لحاظ مطالبه می کند، که نباید حقوق سیاسی بشر را از حقوق اجتماعی و حقوق اقتصادی انسانها جدا ساخت. به طور مثال به پناهندگان باید حق داده شود، که یک سرپناه مناسب داشته باشند، باید در کمپ های مهاجران مصونیت زنان از حملات جنسی تضمین شود. همچنان حقوق شان در دسترسی به صحت عامه، فراگرفتن تعلیم، به دست آوردن مالکیت شخصی مانند زمین و میراث، دسترسی به مواد غذایی و آب آشامیدنی باید تضمین شود.

هموار ساختن نشیب قدرت بین زن و مرد بالای کمیت یا مقدار خشونت در جامعه تأثیر خارق العاده ای دارد.

در یک تحلیل آماری در ۱۵۹ کشور بین سالهای ۱۹۶۰ الی ۱۹۹۲ که دو پژوهشگر امریکائی در رشته "تحقیق اختلافات" انجام دادند " ماری کاپریولی" Mary Caprioli و همکارش "مارک بویر" Marc A. Boyer، دریافته‌اند: کشور هائی که تعداد زنان در پارلمان آن کشور بیشتر باشد، به زنان حق انتخابات داده شده باشد، درصد زیاد زنان در کار هائی با معاش مناسب مصروف باشند و آمار تولد نوزادان پائین تر باشد، این کشور ها به همان اندازه در سیاست خارجی خود هدف های صلح جویانه را تعقیب می کنند. البته کشور امریکا - این قدرت بزرگ جهانی - درین پژوهش علمی یک مقام استثنائی را دارا می باشد.

نتیجه گیری خانم" کاپریولی" را می توان ظاهراً معکوس نیز تعبیر کرد. به این معنی، کشور هائی که کمتر نماینده زن در پارلمان دارند، به زنان حق در انتخابات داده نشده، زنان به مشاغل با دستمزد بلند، کمتر دسترسی دارند و تولد نوزادان بیشتر است، بیشتر جنگ های مسلحانه از همین کشور ها سرچشمه می گیرد.

فلهذا می توان به یک نتیجه گیری عمومی رسید: به همان اندازه که خشونت داخلی در یک کشور رایج است، به همان اندازه در سیاست های خارجی این کشور ها دیر یا زود خشونت نمایان می شود. از این لحاظ خشونت علیه زنان، اطفال و مرد های دیگر سرانجام صلح جهانی را تهدید می کند.

پژوهش های آماری جدید "ایریک میلندر" و "مارگریت بوسمن" Erik Melander & Margit Bussmann تأثیرات زنان را بالای صلح داخلی کشور ها چندین مرتبه تأیید کرده اند. خانم "بوسمن" پروفیسور در شهر گرایف ولد المان، توسط تحلیل های آماری در ۱۱۰ کشور جهان بین سالهای ۱۹۸۵ الی ۲۰۰۰ دریافت، که صلح داخلی کشور ها بیشتر به تناسب حضور نمایندگان زن در سیاست آن کشور تأمین می شود. همچنان سهم زنان در اقتصاد و بازار کار و دسترسی زنان به خدمات صحتی و تعلیم، صلح داخلی را درین کشور ها تثبیت می کند.

نظر به پژوهش بالا، تساوی جنسیتی باعث حکومتداری بهتر، توسعه و پیشرفت اقتصادی و دموکراسی می شود. توسط آمارگیری های متعددی در کتابی تحت عنوان "صحت خوشبختی ست - چرا عدالت اجتماعی برای همه بهتر است" پژوهشگران "کات پیکت" و "ریچارد ویلکنزون" Kat Pickett, Richard Wikinson نشان می دهند، که در جوامع ی که بیشتر بین انسانها تساوی - تساوی اقتصادی و تساوی جنسیتی - وجود داشته باشد، خشونت کاهش می یابد، ساکنان آن طولانی تر عمر می کنند، زندگی خوشبخت تری دارند و دارای سلامت جسمی بهتر اند.

به عکس در جوامع ی که نابرابری به زور و جبر تحمیل می شود، انسانها خشن تر، عصبانی تر، بدبخت تر، مریض و حتی چاق افراطی - پرخوری برای رفع عصبانیت - اند.

پژوهشگران علمی و سیاستمداران زن (در رشته اقتصاد) از سالهای متمادی به این طرف گوشزد می کنند، که تساوی اجتماعی بین انسانها کلیدی برای پیشرفت اقتصادی و آسایش ملت هاست.

پروفیسور امریکائی به نام "ایزوبل کولمن" Isobel Coleman در جریده امریکائی به نام US-Zeitschrift Foreign Affairs می نویسد: " سهمگیری فعال زنان درسکتور های اقتصادی، در جامعه مدنی و در حکومتداری، برای پیشرفت اقتصادی، به خصوص در کشور های توسعه نیافته، خیلی مهم است. " وی ادامه می دهد:

" تمرکز بالای زنان اغلباً یکی از بهترین راه هاست. تولد نوزادان و مرگ و میر نوزادان را باید کاهش داد، صحت عامه، دسترسی به مواد غذایی و تعلیم را باید بهتر ساخت، از سرایت بیماری ایدز باید جلوگیری کرد، ارگان های محلی قوی را، که برای ابقای خود کار هائی کرده بتوانند، باید بنیانگذاری کرد، و بالاخره یک سیستم دموکراسی "از پائین به بالا" را امکان پذیر ساخت".

سوادآموزی و تعلیم دختران ظاهراً باروری و حاصل خیزی زنان را در تولد نوزادان کاهش و روی زمین های زراعتی بیشتر می سازد. یکی از یافته های علمی خانم "کولمن" نشان می دهد: " اگر دختران سه سال بیشتر به مکتب بروند، تولد نوزادان به یک درجه کاهش می یابد. تعلیم زنان بارورتر است، از کود کیمیائی".

پژوهش های بانک جهانی نشان می دهد، اگر دختران یک سال بیشتر به مکتب بروند، بهتر از آن است، که به این کشور ها کود کیمیائی توزیع کرد.

نقل قول می کند: "انم کولمن" از رئیس اقتصاد بانک جهانی "لافرنس سَمَرز" Lawrence Summers " " سرمایه گذاری بالای تعلیم و تربیه دختران یکی از بهترین سرمایه گذاری هائست در کشور های جنوبی، که بیشترین مفاد را بار می آورد. به این معنی، زنان تحصیل کرده نوزادان کمتری به دنیا می آورند، اما نوزادان شان را بهتر تغذیه می کنند و در راه صحت، تعلیم و تربیه بهتر از آنها پرستاری می کنند. سرمایه گذاری بالای زنان مانند حلزونی مثبت (خط یا جسم مارپیچ) برای اجتماع است".

تحقیقات علمی در کشور های بنگله دیش، برازیل، کانادا، ایتوپیا و بریتانیا نشان می دهند، که زن ها پولی را که از مصارف خانه داری ذخیره می کنند، برای کودکان شان به مصرف می رسانند، در حالی که مردان این پول را برای خرید الکحل و سگرت به مصرف می رسانند. اگر درآمد یا عایدات مادران افزایش یابد، آمار زنده ماندن نوزادان ۲۰ مرتبه افزایش می یابد، به مقایسه با عایدات پدران.

در ضمن تعلیم دختران، کشور های فقیر را زودتر از فقر نجات می دهد.

یک گزارش سازمان کمک به اطفال به نام (پلان ااترناشنل) در خزان سال ۲۰۰۹ اینطور نتیجه گیری می کند:

بالا بردن حتی یک درصد تعلیم دختران، دارائی های عامه را ۰،۳ % فی نفر افزایش می دهد.

استدلال: افزایش یک سال بیشتر تعلیم دختران، درآمد و معاش دختران را بین ۱۰ الی ۲۰% افزایش می دهد؛ این یک قدم مهم است، برای شکستن دوره چرخش فقر. و " زن ها ۹۰ درصد عواید شان را در خانواده شان سرمایه گذاری می کنند، در حالی که مرد ها فقط ۳۰ الی ۴۰ درصد عایدات شان را".

آمار دیگری را ارائه می کند: "هینس کاترینا" Hinz Catherina از " بنیاد نفوس جهان" Stiftung Weltbevoelkerung کاهش نوزادان در کشور های فقیر بعد از هفت سال دوره تعلیمی دختران نمودار می شود. زنان بیسواد در اکثر این کشور ها کودکان بیشتری به دنیا می آورند، به تناسب به زنانی که لا اقل ۱۰ سال دوره تعلیمی را فراگرفته باشند. اما خانم "هینس" نیز تأکید می کند، که بهترین داروی ضد حاملگی تعلیم دختران است. وی ادامه می دهد: " حتی فراگرفتن دوره ابتدائی تعلیمی دختران کلیدیست برای پیشرفت دوامدار اقتصادی، کاهش فقر، تساوی جنسیتی و گندی در افزایش نفوس جهانی".

متأسفانه دوره ثانوی تعلیمی دختران در بسیاری از کشور های آسیائی، آفریقائی، امریکای جنوبی و اروپای شرقی کمتر می شود. قرار گزارش سازمان ملل در بخش نفوس جهانی، در کشور های جنوب آسیا ۶۹ درصد دختران و در کشور های جنوب صحرای افریقا ۴۹ درصد دختران فقط دوره ابتدائی تعلیمی را فرا می گیرند. در حالی که اگر زنان در این کشور ها کنترل و دسترسی مساویانه با مردان را بالای زمین و خدمات دولتی داشته باشند، عواید زراعتی این کشور های فقیر ۲۰ درصد افزایش می یابد.

درک و فهم این واقعیت را که، حقوق زن محور پیشرفت فردی و اجتماعی ملت هاست، باید مدیون "آماراتیا سن" Amaratya Sen برنده جایزه نوبل باشیم. این دانشمند اقتصاد هندی کاشف میلیون ها "زنان گمشده" بود. در سال

۱۹۹۰ در مقاله علمی، آمار زنان و دخترانی را که باید می مُردند، زیرا زنده ماندن آنها مهم نبود، زیرا کوچکترین دسترسی به مواد غذایی، خدمات صحتی و خدمات عامه نداشتند، به ۱۰۰ میلیون زن در سطح جهانی تخمین زد. یک بررسی علمی دیگر در سال ۲۰۰۳ آمار "زنان گمشده" را در سطح جهانی به ۷،۵ درصد تخمین می کند. کشور افغانستان در صدر این بررسی قرار داشت (با ۹،۳ درصد "زنان گمشده")، همچنان کشور های هند، بنگله دیش و چین. بررسی های بعدی در سال ۲۰۰۵ از جانب پژوهشگران زن در سازمان ملل متحد این ارقام را به طرف بالا تصحیح کردند: تقریباً ۲۰۰ میلیون دختر و زن "گمشده" محسوب می شوند.

در گزارش نفوس جهانی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۵، (این گزارش صریحاً به موضوع "قول و وعده برابری" اهداء شده است)، اینطور نوشته شده است: "تعلیم برای دختران و منع خشونت علیه زنان به مثابه "سرمایه گذاری سترادیزیک" است، که بلافاصله، درازمدت و برای نسل های آینده تغییرات مثبت را به بار می آورد. و : منع خشونت علیه زنان کلیدی است برای از بین بردن فقر...، تساوی جنسیتی فقر را کاهش می دهد، زندگی را نجات می دهد و صحت عامه را بهبود می بخشد."

فلهذا در کشوری که حقوق زنان تقویه شود، زندگی مرد ها نیز بهبود می یابد - و همچنان از اطفال. اما در جایی که از برتری خواهی مرد ها حمایت می شود، به ضرر همه تمام می شود. برتری طلبی و دادن امتیازات به مردان مانع پیشرفت تمام ملت می شود.

امتیاز دادن به مردان را می توان به آبخاری مقایسه کرد، که از آن آب های زیاد سرازیر می شود. اگر با آنها، آب بیشتری به این آبخار بریزیم، قدرت این آبها آنقدر زیاد می شود، که همه کشتی ها را سرنگون خواهد کرد و سرنشینان کشتی همه غرق خواهند شد. اما اگر وضع زندگی زنان بهبود یابد، "کشتی پیشرفت" نیز به هدف خواهد رسید.

ادامه دارد